نشانه‌شناسی نماد حیوانی شیر
در *غزلیات شمس*

علی صفایی سنگری *
رقیه آلیانی **

چکیده: نشانه‌شناسی مطالعهٔ نظامند نشانه‌ها جهت دریافت لایه‌های گوناکون فکری شاعر یا نویسنده است. با علم نشانه‌شناسی می‌توان به اصلی‌ترین وظیفهٔ آن یعنی بررسی انواع دلالت‌های معنایی دست یافت. این نوشتار با رویکرد علم نشانه‌شناسی نماد حیوانی شیر را در *غزلیات شمس* تبیین می‌کند. در این مقاله سعی نویسندگان بر این است که نماد شیر را از مناظر رمزگان فرهنگی، هنجارشکنی، بازی دال، کنش، جفت‌های تقابلی و دگردیسی مورد بررسی قرار دهند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در مقولهٔ رمزگان‌های فرهنگی دو آیین میترا و مسیحیت به جهت فضای دینی میترائیسم در قونیه و ارتباط مولوی با کشیشان مسیحی، بر فضای اندیشگانی شاعر و اشعارِ او تأثیر گذاشته‌است. در بخش روابط تقابلی و دگردیسی مولوی به‌واسطهٔ تغییر مداوم کنش‌ها و برخورد دینامیکی با جفت‌های تقابلی، راهی برای القای الگوی فنا و اندیشهٔ وحدت‌گرایی خود ایجاد کرده که این مسئله گویای روح پرتلاطم مولوی در حیطهٔ عشق او به شمس تبریزی است. در بخش کنش‌ها دو مقولهٔ کنش مکانی و کنش طبیعیِ رمیدن شیر از آتش برای پردازش مفهوم ریاضت‌دادن بیشهٔ دل آدمی به واسطهٔ آتش عشق بهره گرفته شده است. همچنین مولانا برای مهیاکردن بستری مناسب در جهت القای مفاهیم عرفانی و عاشقانه نشانهٔ شیر را از حیطهٔ رمزپرداختگی خارج و راهی برای ورود به عرصهٔ هنجارشکنی باز می‌کند.

کلیدواژه‌ها: نشانه‌شناسی، نماد شیر، رمزگان فرهنگی، هنجارشکنی، تقابل‌های دوگانه

---

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان (نویسنده مسئول) e-mail: safayi.ali@gmail.com
**دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی e-mail: aliani. roghaye@gmail.com
دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۱/۲۶ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۴/۱۴

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

مقدمه:

نشانه‌شناسی علم مطالعهٔ نشانه‌ها جهت دریافت معانی نهفته در متن است. با بررسی نشانه‌های موجود در متن می‌توان به ژرف‌ساخت فضای اندیشگانی شاعر یا نویسنده دست یافت. براین‌اساس نشانه‌شناسیِ نماد، راهی برای دریافت الگوها و روش‌های فکری نویسندگان است. شاعرانِ عارف برای بیان عرفان عملی و مطرح کردن ناب‌ترین تفکرات خود به ناچار باید از زبان بهره گیرند به همین دلیل به استفاده از زبان خاصی به نام نماد می‌پردازند، تا بتوانند مفاهیم فراحسی خود را القا کنند و با بالا بردن ظرفیتِ زبانی، سعی در انتقالِ مفاهیم تجربی خود دارند.

مولوی نیز در اشعار خود به‌خصوص غزل‌هایش به دلیل شور و هیجانی که در سرایش غزل دارد چه در حالت خودآگاه و چه ناخودآگاه برای بیان تجربه‌های حسی و فرازبانی خود به ساختارشکنی در زبان دست می‌زند و از زبان سمبولیک و رمزی استفاده می‌کند و شور و هیجانِ موجود در غزل‌ها منجر به تحولِ چشمگیر در حیطهٔ زبان می‌گردد، به‌طوری‌که اندیشه و معنا بر زبان مقدم، و زبان کارکردِ پیام‌رسانی خود را از دست می‌دهد و از حالت تک‌معنایی خارج می‌شود. «تقدم حضور زبان بر معنی ناشی از هیجانات شدید روحی است که سکون و آرامش لازم برای تعقل و اندیشهٔ منطقی و بعد بیانِ آگاهانهٔ آن را از میان می‌برد» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۱۵۵).

این مقاله درصدد است با رویکرد نشانه‌شناسی، نماد حیوانی شیر را در *غزلیات شمس* مورد بررسی قرار دهد. حیوانات از ابتدای زندگی بشر با انسان‌ها مأنوس بوده و نقشی درخور تأمل در زندگی انسان‌ها ایفا کرده‌اند؛ از این‌روست که مولوی نیز در *غزلیات شمس* برای ملموس کردن مفاهیم پیچیده عرفانی از نمادهای حیوانی بهره می‌گیرد. مولانا برخلاف بسیاری از افراد که تنها انسان‌های گمراه را با توجه به آیه: «أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ... » (اعراف: ۷) به حیوانات تشبیه می‌کنند؛ معمولاً درتوصیف روابط عشق و عاشقی، بازگشت به موطن، فنا، خاموشی و... بهره می‌گیرد و با بازتولیدهای معنایی آن نمادها را از سطح کلیشه‌ای خارج و به نماد شخصی تبدیل می‌کند.

در رابطه با موضوع تحقیق - به عنوان پیشینهٔ پژوهش- در مقولهٔ نماد شیر تحقیقاتی صورت گرفته است، که می‌توان به «تمثل عرفانی شیر در مثنوی معنوی» (مهدی مشهوری، ۱۳۸۹)، «تجلی نمادین شیر در *مثنوی*» (احمد کریمی، ایرج جمشیدی، ۱۳۹۱)، «شیر عشق» (نازنین بهادری، ۱۳۸۷)، «شیر در

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

منظومه‌های حماسی ایران» (اکبر امیان ساروکلائی، مریم رضایی اول، ۱۳۸۹)، همچنین به کتاب‌هایی ازجمله *فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشهٔ مولانا* (علی تاجدینی، ۱۳۸۸)، *هرمونتیک و نمادپردازی در غزلیات شمس* (علی‌محمدی آسیابادی، ۱۳۸۷)، «*تأویلات مولوی از داستان‌های حیوانات*» (علیرضا نبی‌لو، ۱۳۸۶)، اشاره کرد. به‌طورکلی در تمام پژوهش‌های مذکور تنها به حیطهٔ نمادپردازی حیوانات پرداخته شده و در اغلب موارد به *مثنوی* بسنده شده است. اما این مقاله با رویکرد نشانه‌شناسی نماد حیوانی شیر را در *غزلیات شمس* مورد بررسی قرار می‌دهد. ازآن‌جایی که جایگاه رفیع مولانا در ادب فارسی بر هیچ‌کس پوشیده نیست. با شناخت هرچه بیشتر اشعارش درواقع به شناخت بیشتر شعر فارسی نزدیک می‌شویم، اما بیشتر پژوهش‌های مربوط به اشعار مولوی، برپایهٔ *مثنوی* صورت گرفته و به *غزلیات شمس* کمتر توجه شده است؛ به همین جهت این نیاز احساس می‌شود که باید غزلیات شمس مورد تفحص بیشتری قرار گیرد تا بتوان به درک کامل‌تری از شخصیت مولانا رسید. این پژوهش درصدد است با رویکرد نشانه‌شناسی، به تحلیل نماد حیوانی شیر ازجمله بررسی لایه‌ها و الگوهای گوناگون فکری مولوی، هنجارشکنی‌های موجود در نماد، خاستگاه نماد حیوانی، بررسی روابط تقابلی، نحوهٔ گزینش و فرم برخورد با روابط، زیرساخت‌های ذهنی مولوی در به‌کارگیری نمادها و بررسی رمزگان‌های فرهنگی در *غزلیات شمس* بپردازد.

۱. مباحث نظری

۱. ۱. نشانه‌شناسی

انسان‌های اولیه از طریق اشارات و اصوات و تصاویر با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کردند و مفاهیم موردنظر خود را به یکدیگر انتقال می‌دادند. براین‌اساس، هر یک یا مجموعه‌ای از اصوات، اشارات و تصاویر تبدیل به محملی برای خلق معنی می‌شدند. این محمل‌ها در علم نشانه‌شناسی، نشانه نام گرفت.

ما انسان‌ها از طریق نشانه‌ها به آنچه در اطرافمان می‌گذرد واقف می‌شویم، به آن‌ها می‌اندیشیم، با فهم و تفسیر آن‌ها به شناخت می‌رسیم و با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنیم. درواقع انسان از زمانی که قدم به کرهٔ خاکی گذاشت، با دنیایی پر از نشانه‌ها روبه‌رو شد، چرا که هر چیزی در اطراف او نشانه‌ای بود که ایده و اندیشه‌ای را در او ایجاد و او را وادار به تأویل نشانه می‌کرد؛ ازاین‌رو می‌توان

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

اظهار داشت هر آن چیزی که انسان به‌گونه‌ای تأویل‌برانگیز با آن برخورد می‌کرد «نشانه» بود. «از همین روست که تزوتان تودوروف از بیش از دو هزار سال پیش از تاریخ و ده‌ها سال تاریخِ نشانه-شناسی سخن می‌گوید» (گیرو، ۱۳۸۰: ۹).

چندلر در کتاب *مبانی نشانه‌شناسی*، تعریفی که از نشانه ارائه می‌دهد تنها به مقولهٔ حسی بودن نشانه‌ها اشاره نمی‌کند، بلکه صداها و بوها را نیز در طیف نشانه قرار می‌دهد.

> *نشانه‌ها معمولا به شکل کلمات، تصاویر، اصوات، بوها، طعم‌ها، حرکات و اشیا ظاهر می‌شوند، اما این چیزها ذاتا معنی‌دار نیستند و فقط وقتی که معنایی به آن‌ها منسوب کنیم تبدیل به نشانه می‌شوند. به قول پیرس: هیچ‌چیز نشانه نیست مگر اینکه به عنوان نشانه تفسیرش کنیم. درواقع هرچیزی که به عنوان «دلالت‌گر»، ارجاع‌دهنده، یا اشاره‌گر به چیزی غیر از خودش تلقی شود می‌تواند نشانه باشد* (چندلر، ۱۳۸۷: ۴۱).

ازاین‌رو، براساس تعریف چندلر در آثار مولانا نشانه‌های وابسته به نمادها نه‌تنها در قالب واژگان، بلکه در کنش‌های رنگ، مکان، حرکت، صدا و ... نمود می‌یابند و در اغلب موارد، دلالت‌های ضمنی حیوان با کنش‌های مذکور در یک راستا قرار می‌گیرند.

نشانه توسط علم نشانه‌شناسی توصیف می‌شود. نشانه‌شناسی علمی است که به‌واسطهٔ آن می‌توان به دلالت‌های ضمنی نشانه‌ها پی برد.

> *می‌توان نشانه‌شناسی را نوعی دانش و درک و دریافت پدیده‌های جهان دانست که از طریق خوانش علائم و نشانه‌ها حاصل آمده، و در این چارچوب می‌توان جهان را منظومه‌ای از مناسبات تلقی نمود که واحد اصلی آن را نشانه تشکیل می‌دهد*(ضیمران، ۱۳۸۲: ۷).

به‌طورکلی می‌توان ویژگی‌هایی برای نشانه در نظر گرفت: اول اینکه نشانه آن چیزی است که غایب و ارجاع‌دهنده به یک موضوع می‌باشد. مثلاً دود که نشانه‌ای از وجودِ بخش غایب و ارجاع دهندهٔ آتش است. دوم آنکه نشانه متناسب با فرهنگ و باورهای یک جامعه تغییرپذیر است؛

۱. ۲. نشانه‌شناسی ادبی

هر دالی مدلولی دارد. درواقع هر واژه معنایی دارد اما این معنا، گاه دلالت‌هایی صریح (غیرضمنی) و گاه ضمنی یا غیرمستقیم را دارا هستند. دلالت صریح، درواقع معنای مستقیم و عامه فهم واژه یا

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

عبارت است. ازجمله می‌توان به معناهای فرهنگ‌های لغت اشاره کرد، اما دلالت ضمنی به نوعی به معنایی بیرونی اشاره دارد.

دلالت مستقیم و دلالت ضمنی اغلب به‌مثابهٔ سطوح بازنمایی یا سطوح معنا توصیف می‌شود. مرتبهٔ اول، دلالت مستقیم است: در این سطح، نشانه شامل یک دال و مدلول است. دلالت ضمنی دومین مرتبه دلالتی است که نشانه‌های (دال و مدلول‌های) مستقیم را به عنوان دالِ خود در نظر می‌گیرد و یک مدلول اضافی به آن‌ها الصاق می‌کند (چندلر، ۱۳۸۷: ۲۱۳).

دلالت صریح و ضمنی القاگر دو پیام متضاد از هم هستند. دلالت صریح متعلق به علوم است و دلالت‌های ضمنی در حیطهٔ هنر و ادبیات به‌کار می‌روند.

یک یونیفورم از یک سو، دلالت صریح به درجه و کار یک شخص، و ازسوی‌دیگر، دلالت ضمنی بر اعتبار و اقتدار همراه با آن‌ها دارد. دلالت صریح و ضمنی دو شکل بنیادین متضاد دلالت هستند و اگرچه در اغلب پیام‌ها این دو حالتی آمیخته دارند، می‌توان بر اساس اینکه کدام یک از آن‌ها نقش مسلط در پیام دارد، دو دسته پیام را از هم متمایز کرد هم متمایز کرد. در این راستا می‌توان گفت که علوم به آن دسته از پیام‌ها تعلق دارند که در آن‌ها دلالت‌های صریح نقشی مسلط دارند و هنرها به آن دسته از پیام‌ها متعلق‌اند که در آن‌ها نقش مسلط را دلالت‌های ضمنی ایفا می‌کنند (گیرو، ۱۳۸۰: ۵۵).

هر واژه در ابتدا دارای معنایی صریح و در مرتبهٔ بعد ضمنی، غیرمستقیم و استنباطی است. واژه دلالت ضمنی یا معنای التزامی بیشتر بر جنبه‌های فرهنگی، اجتماعی، و تاریخی، یک مدلول تکیه دارد. بدیهی است که سن و سال مخاطب، طبقه، جنسیت و پایگاه فرهنگی او در فهم و افاده و غنای ضمنی پدیده‌های هنری نقشی انکارناپذیر ایفا می‌کند. ازاین‌رو می‌توان گفت که نشانه‌ها بیشتر دارای ماهیت چندمعنایی هستند. ازجملهٔ آن می‌توان به مقولهٔ گاوکشی که زیرساخت آیین میترایی دارد، نظر داشت.

خاستگاه آیین مهرپرستی از مشرق‌زمین، آن‌هم از ایران نشئت یافت، اما این آیین به دلیل جنگ‌های میان ایران و روم از حدود سدهٔ یکم پیش از میلاد به سرزمین‌های امپراطوری روم رفت. و در سده‌های دوم و سوم پس از میلاد در تمام نواحی روم برپا

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

بود و پس از سدهٔ پنجم، با نام مسیحیت به روند گسترش خود ادامه داد (رضی، ۱۳۸۱: ۴۰-۴۴).

درضمن باید توجه داشت: «که قونیه مرکز عارفان بزرگ و مولانا، در قدیم همان مرکزِ آیین میترایی در آسیای صغیر بوده‌است»(رضی، ۱۳۸۱: ۵۸۱).

ازسوی‌دیگر در اشعار مولوی نفوذِ باور و آداب مسیحیت دیده می‌شود و این تأثیرپذیری چه‌بسا به دلیل فضای دینی مسیحیت در قونیه و وجود کلیساها و ارتباط مولوی با کشیشان باشد که در فضای فکری و ذهنی او بی‌تأثیر نبود، چراکه آدمی با خواندن اشعار مولوی تأثیرپذیری او را از آیین مسیحیت به صراحت مشاهده می‌کند.

مولوی رگه‌هایی از سنت‌های هّتیان، یونانیان، رومیان، و مسیحیان را که در خراسان و آناطولی زیسته و نشانه‌هایی از میراث روحانی خود بر جا گذارده بودند، روشن می-سازد ... قونیه صحنه زندگی مسیحیت بوده است، مولوی یقیناً از گفت‌وگوی کشیشان و راهبان بی‌شماری، که در آن منطقه زندگی می‌کردند، با خود مضایقه نمی‌کرد (شیمل، ۱۳۸۲: ۲۵۶ و ۵۹).

شایان ذکر است در دلالت‌های ادبی به هر میزان این نشانه‌ها از رمزپرداختگی و کدگذاری فاصله بگیرند، رمزگشوده‌تر می‌شوند و از حالت تک‌معنایی خارج می‌گردند.

هرچه میزان حشو پیام بیشتر باشد، ارتباط معنی‌دارتر، بسته‌تر، اجتماعی‌تر و رمزپرداخته‌تر است، و هر چه میزان حشو آن کمتر باشد، ارتباط اطلاع بیشتری دربر دارد و بازتر، فردتر و رمزگشوده‌تر است (گیرو، ۱۳۸۰: ۲۸).

براین‌اساس، چه‌بسا مولوی نیز در سطح دلالت‌های ضمنی، خود را از قید کدگذاری و قراردادی نشانه‌ها رها می‌کند و نشانه‌ها را به نمادهای شخصی مبدل می‌سازد.

با بررسی دانش نشانه‌شناسی بر روی متون، می‌توان به لایه‌های فکری شاعر و نویسنده دست یافت، اما به‌طور قطع نمی‌توان به مدلول ضمنی حتمی در این حوزه دست یافت. چرا که «ادبیات وادارمان می‌کند با مسئلهٔ عدم قطعیت معنا روبررو شویم؛ مسئله‌ای که هرچند متناقض، اما ویژگی اصلی نظام‌های نشانه‌ای است» (کالر، ۱۳۹۰: ۸۲).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

۱. ۳. تقابل‌های دوگانه

تقابل‌های دوگانه از مقوله‌های اساسی تفکر ساختارگرایان ازجمله سوسور است. سوسور نظام نشانه‌ای را منفرد و مجزا مطرح نمی‌کند بلکه از ارزش نشانه‌ها در روابط درون هر نظام سخن می‌گوید و معتقد است ارزش هر نشانه وابسته به تقابل او با سایر اجزای درون متن نمود می‌یابد. سوسور خود برای نشان دادن مفهوم ارزش نشانه‌ای از مثال بازی شطرنج استفاده می‌کند که در این بازی ارزش هر مهره بسته به مکان آن و در تقابل با مهره‌های دیگر، شکل می‌گیرد. تصور سوسور از ارزش نشانه‌ها مبنی‌بر جنبهٔ افتراقی و سلبی بودن نشانه‌ها بود نه ایجابی. از دید سوسور «مفاهیم به‌گونه‌ای اثباتی و به موجب محتوایشان تعریف نمی‌شوند، بلکه به‌گونه‌ای سلبی و از طریق تقابل با دیگر اجزای همان ارزش می‌یابند. آنچه مشخص‌کنندهٔ هر نشانه است، به بیان دقیق بودن آن چیزی است که نشانه‌های دیگر نیستند» (سوسور، ۱۳۸۷: ۱۱۵). سجودی هویت اصلی نشانه‌ها را در ارتباط با یکدیگر در درون نظام می‌داند:

> *تحلیل ساخت‌گرایانه تأکید بر روابط ساختاری است که در هر لحظه به‌خصوص از تاریخ در درون یک نظام دلالت‌گر، جنبه کارکردی دارند و نقش‌مند هستند. تکیه سوسور بر روابط تقابلی در درون نظامی کلی است. او به‌خصوص بر تمایزهای تقابلی بین نشانه‌ها تأکید می‌کند. تمایزهایی مثل: طبیعت/ فرهنگ، مرگ/ زندگی، روبنا/ زیربنا* (سجودی، ۱۳۹۰: ۲۷).

۲. نماد

از دیرباز انسان سعی در انتقال و پیام‌رسانیِ درگیری‌هایِ ذهنیِ خود دارد و برای ابراز معانی به گفتار و نوشتارِ هنجار روی می‌آورد. اما همیشه این زبان عادی که جزئی از دانش است و به‌واسطهٔ عقل استدلالی و حواس به‌دست می‌آید، قابلیت القای معانی ذهنی را ندارد؛ ازاین‌رو انسان به دنبال زبانی است که بتواند ظرفیت پذیرش معانی ژرف را داشته باشد و دست به هنجارگریزی بزند و آن نیز به‌کارگیری نماد است. «نماد» یا «سمبل» به عنوان یک اصطلاح در قلمرو علوم مختلف ازجمله منطق، ریاضی، روان‌شناسی و ... متداول است؛ همین امر باعث گردیده متخصصان دانش‌های گوناگون، تعاریفی براساس نگرش خود از این اصطلاح ارائه دهند. و همین فراگیری، ارائهٔ تعریفی جامع و مانع را از نماد دشوار می‌کند که به دلیل محدودیت مقاله امکان گنجاندن نظریه‌ها وجود

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

ندارد. به‌طورکلی می‌توان چنین تبیین کرد؛ نماد ازجمله مفاهیمی است که تعریف قطعی برای آن ذکر نشده و هر فرد براساس دانش خود به تعریف نماد پرداخته‌است. برخی نماد را عنصری سرکش و غیرقابل تعریف دانسته‌اند. «نماد عنصری سرکش و غیرقابل تعریف است و تأمل و تلاش هرچه بیشتر برای تعریف نماد، فقط به ناگشودگی، بی‌کرانگی و عروج بیشترش مدد می‌رساند» (قبادی، ۱۳۸۶: ۵۸). اما برای مشخص کردن چارچوب کار، از تعریف آن به عنوان یک مقولهٔ ادبی ناگریزیم.

به‌هرحال می‌توان «نماد ادبی» را این‌گونه تعریف کرد: نماد گونه‌ای از بیان است که بدون داشتن قرینه‌ای، (حداقل لفظی) علاوه‌بر مفهومی ظاهری، بیان‌کنندهٔ تجربه‌ای ماورایی، غیرمحسوس و ناشناخته به شکلی مبهم، با قابلیت‌های معنایی گسترده و عدم حتمی بودن مدلول‌ها می‌باشد و ازاین‌روست که نماد مصادیق متعدد دارد و برای رسیدن به معنای تقریبی نماد باید از روساخت به ژرف‌ساخت نمادها با در نظر گرفتن ساختار و بافت متن، گذر کرد.

نمادهای ادبی بیش از آنکه از حوزه‌های دیگر تقلید شده باشند، زاییده ذهن خلاق نویسنده و شاعر است. حتی چنانچه نماد از جای دیگر وام گرفته شده باشد، بنا به شرایط اثر تغییر می‌کند و نقش تازه‌ای به خود می‌گیرد (داد، ۱۳۷۱: ۵۰۰).

۳. نشانه‌شناسی نماد حیوانی شیر

شیر در باورها و اساطیر ملل مختلف جایگاه خاصی را به‌خود اختصاص داده است. «اندازه، قدرت و ظاهر باشکوه شیر باعث شده است که از روزگاران باستان او را با ایزدان و نتیجتاً پادشاهان پیوند دهند» (وارنر، ۱۳۸۶: ۵۲۱). این نماد حیوانی در فضای ذهنی و اندیشگانی مولوی نقش دینامیکی و پویایی به‌خود گرفته است، که دلالت‌های ضمنی گوناگون و متضاد و همچنین تغییر مداوم کنش‌ها مؤید این مطلب است. در بخشِ بحث و بررسی، نمادِ شیر از پنج منظر بررسی می‌گردد.

۳. ۱. رمزگان‌های فرهنگی

محیط زندگی در ناخودآگاه فکری هر فرد مؤثر است و با استفاده از رمزگان‌های فرهنگی می‌توان به فضای اندیشگانی یک شاعر یا نویسنده دست یافت. در رویکرد نشانه‌شناختی، بافت اجتماعی و فرهنگی «مرزهای فرهنگ را پر می‌کند، و بدون آن نظام‌های نشانه‌ای جداگانه نمی‌توانند عمل کنند یا به وجود آیند» (ساسانی، ۱۳۸۹: ۱۹۶). با مطالعهٔ اشعار مولوی تأثیرپذیری محیط زندگی قونیه

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

در فضای فکری، اندیشگانی و ناخودآگاه او را نمی‌توان نادیده گرفت. از مقوله‌های تأثیرپذیرفته در نماد حیوانی شیر، ادیان میترا و مسیحیت است.

۳. ۱. ۱. میترائیسم

در آیین میترا شیر مرحلهٔ چهارم از مراحلِ هفت‌گانهٔ مهری است، که برای دستیابی به این مرحله، می‌بایست فرد انانیت و هواهای نفسانی خود را در مرحلهٔ سوم این آیین سرکوب کند که از دیدگاه عرفانی می‌توان به کشتن گاو نفسانیات جهت دستیابی به مرحلهٔ شیری تعبیر کرد. دو تصویر شیر و گاو از مهم‌ترین نقوش بازمانده از آیین مهرپرستی است که در تمام نقش‌برجسته‌های موجود از آیین میترا، مهر مسئولیت قربانی کردن گاو را برعهده دارد. «نقوشی که از نقش برجسته‌های برگرفته از آیین میترائیسم مشاهده می‌شود، درآن شیری پشتِ گاوی جسته و گاو را می‌درد. و این دو نماد در زبان رمزی نقوش میترایی، نقش مهمی را دارا هستند» (رضی، ۱۳۸۱: ۴۰۱-۴۰۰). ازآن‌جایی که در ناخودآگاه مولوی آیین کهن میترایی وجود داشته پس تأثیر این آداب بر شعرِ او را نمی‌توان نادیده گرفت. با استناد به ابیات گاوکشی و درندگی مکرر گاو توسط شیر این تأثیرپذیری نمایان می‌گردد:

> *میترا با دستگیر کردن گاو و کشتن حیوان، در امر آفرینش سهیم می‌شود یا مالک و صاحب آفرینش می‌گردد. با قربانی کردن گاو، خون او بر روی زمین جاری می‌شود و این نعمت و برکت و زایش است* (رضی، ۱۳۸۱: ۳۹۵).

در نمونهٔ شعری زیر دیده می‌شود که میترایِ نجات‌دهنده، ریشهٔ گاو نفسانیات را مستأصل کرده و به آسمان عروج می‌کند درحالی‌که فرد را به مرتبهٔ شیر نری (عاشق و عارف کامل) می‌رساند. همچنین وجودِ شبکهٔ نشانه‌ای «شیر، گاو، عروج به آسمان، سبز و تر» ذهن را به سمت آیین میترائیسم سوق می‌دهد. اگر شیر را در دو تعبیر «عاشق یا عارف» و «روح» بتوان در نظر گرفت؛ براساس آیین میترا در مقولهٔ عاشق یا عارف چنین تأویل می‌گردد: در آیین مهر، شیر مرحلهٔ چهارم از آیین تشرف است که برای دستیابی به این مرحله باید نفسانیات خود را منهدم کند، تا بتواند به مرحلهٔ شیرمردی دست یابد. ازاین‌رو در غزل زیر مشاهده می‌شود که گوینده به عاشقان و عارفانی که به مرحلهٔ شیرمردی رسیده‌اند، ولی هنوز خود را باور ندارند، هشدار می‌دهد که شما، ای عاشقان (شیر) گاو نفس خود را کشته و مرحلهٔ سوم از آیین تشرف را گذرانده‌اید و در مرحلهٔ شیری به‌سر

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

می‌برید پس نباید زبون و خوار باشید. اما درتعبیر شیر به روح یا بُعد روحانی چنین تأویل می‌گردد: که شیر بر گاوِ نفس می‌تازد؛ ازاین‌رو با کُشتن و تسلط بر گاوِ نفس، شیر مانند میترا به آسمان عروج می‌کند؛ ازاین‌رو پیروزی شیرِ روح بر گاوِ نفس، سرسبزی و طراوتِ درختِ وجودِ آدمی را به ثمر می‌نشاند، و روح نیز مانند میترا آمادهٔ عروج می‌گردد.

همی‌پرد به‌سوی آسمان روان شما اگرچه زیر لحافید و هیچ نمی‌پرید[1]
درخت مایه از آن یافت، سبز و تر زان شد زبون مایه چرایید چون که شیر نرید
همه حیات در این است کَاذبَحُوا بَقَرَه چو عاشقان حیاتید، چون پس بقرید؟
(۸۱۸)

این مفهوم کشتن گاو توسط شیر و تقابل شیر و گاو در *مثنوی* نیز به‌وفور دیده می‌شود:

ور بکاوی تَرک گاو تن بگو گر بدرد گاو را آن شیرخو
طبع گاوی از سرت بیرون کُنَد خوی حیوانی زِ حیوان برکَند
(مثنوی، د ۵، ابیات ۹۲۹-۹۲۸)

گر شود پر شاخ همچون خارپشت شیر خواهد گاو را ناچار کشت
(مثنوی، د۱: بیت ۳۳۳۹)

در *مثنوی* نیز بر کُشتن گاو نفس اشاره شده است. در ساختار غزل زیر اگر روح خفی را به شیر روح بتوان تأویل کرد، ازاین‌رو شیرِ روح یا همان میترا با کشتنِ گاو نفس، حیات دوباره‌ای می‌گیرد و مسِ جسمانیت خود را به کیمیایِ روح تبدیل می‌کند البته نکتهٔ قابل توجه در این ابیات آفرینش مجدد و حیات دوباره «شیرِ روح» از «دُم گاو» است که در آیین میترا «دُم گاو مرکزِ نیرومندی و برکت است که از آن خوشه‌های گندم می‌روید» (رک رضی، ۱۳۸۱: ۳۹۵).

زنده شد کشته زِ زخم دُم گاو همچو مس از کیمیا شد زرِ ساو
گاو کشتن هست از شرط طریق تا شود از زخم دُمش جان مضیق
گاو نفس خویش را زودتر بکش تا شود روح خفی زنده بهش
(مثنوی، د۲: ابیات۷۸۶/- ۷۸۴)

در زیرساخت غزل زیر شبکهٔ نشانه‌های خورشید، زمستان، شیر و گاو تداعی‌گر آیین میترائیسم است. آموزگار، آیین تشرف را به سالک می‌آموزد و به او توصیه می‌کند که برای دستیابی به

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

مرحلهٔ شیرمردی باید از پاچهٔ گاو دنیا و مادیات کناره بگیرد، در غیر این‌صورت مانند برگ زمستان به فسردگی می‌رسد پس برای دستیابی به جرگهٔ شیرمردی و رستگاری باید از زمستان و گاو که نشانهٔ فسردگی است، رهایی یابد تا بدین وسیله بتواند از خورشید که نشانهٔ بهار و تجدید حیات است، بهره‌مند شود. در ساختار غزل زیر برتری شیر بر گاو نشان داده شده است، که رهایی از گاو و زمستان سبب دست یافتن به گرمی خورشید و شیری می‌شود. «شیر، مظهر مهر و روشنایی و تابستان و گاو مظهر ماه و زمستان است، و دریده‌شدن گاو به‌دست مهر در دین مهرپرستی است»(یاحقی، ۱۳۸۶: ۵۳۰).

گر تو ز خورشید حَمَل سرکشی　　بفسری و برگ زمستان شوی
روی به جنگ آر و به صف شیروار　　ورنه چو گربه تو در انبان شوی
کم خور از این پاچه گاو، ای مَلَک　　سیر چریدی، خر شیطان شوی
(۲۷۱۱)

در مورد زیر مولوی از اصطلاحات نجومی برج ثور و اسد بهره گرفته‌است که این انتقال بروج از دیدگاه عرفانی قابل تحلیل است. بر این پایه کُمیت عربی ممکن است جان و روح عارف و مأمن آن بیشه‌زار عالم غیب و لامکان باشد که برای رهایی از زندان دنیا باید پیش از رحلت خود را آمادهٔ عروج کند، اما تنها راه رهایی و رستگاری جانِ عارف در این است که با شجاعتِ خود و پاسبانیِ شیران سیاهی که از کُمیتِ روح حمایت می‌کنند - شیر پاسبان معابد مهری- از آخور ثور (دنیایی که نفس‌پرستان در آن هستند) به‌سوی شیرانِ بیشهٔ حقایق و غیب (عارفان و عاشقان واقعی) در حرکت باشند و تنها با توسل جستن به این محرمان (شیران بیشه) می‌توان به وصال معشوق دست یافت. بر این پایه شیر را می‌توان با خود میترا این‌همانی دانست که مِهر بعد از کُشتن گاو و تصفیه و تزکیه نفس، با اسبان (کمیت) به سمت فلک عروج می‌کند. «میترا که به نهایت پاکی و بی‌غش رسیده و تزکیه و تهذیب نهایی را گذرانده- با گردونهٔ خورشید (=سُل، که چهار اسب مینوی آن را می‌کشند، به آسمان عروج می‌کند» (رضی، ۱۳۸۱: ۴۰۷).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

آن کُمیت عربی را که فلک پیمای است وقت زین است و لگام است، چرا ننگیزیم؟
خوش برانیم سوی بیشه شیران سیاه شیرگیرانه ز شیرانِ سیه نگریزیم
زِ آخُر ثور برانیم سوی برج اسد چو اسد هست چه با گلّه گاو آمیزیم؟
(۱۵۱۸)

من به برج ثور دیدم منکرِ آن آفتاب گاو جستم من زِ ثور و خود خری را یافتم
(۱۲۷۲)

گفت زحل زهره را زخمه آهسته زن وی اسد آن ثور را شاخ بگیر و بدوش
(۱۱۲۱)

اسد بر ثور برتازد به جمله عطار برنهد دستار امشب
(۲۶۳)

در ساختار غزل زیر شبکهٔ نشانه‌ای خانه، نور، دیرمغانه، شیر و آتش تداعی‌گر آیین میترائیسم است. براساس آیین میترا، خانه یا در محور جایگزینی بیشه را می‌توان مهرابه‌های میترا در نظر گرفت که از آن خانه همواره صدای بانگ چغانه، پایکوبی و سماع می‌آید و شیر نیز در کنار آتش، نقش محافظِ مهرابه (بیشه) را ایفا می‌کند. در آیین میترائیسم مراسم سماع در مهرابه‌ها برگزار می‌شد و تنها شیرمردان و محرمان اسراری که در مرحلهٔ سوم، هوا و هوس نفسانی خود را منهدم می‌کردند و مُهر خاموشی برخود می‌نهادند، حق ورود به این مراسم را داشتند. لذا از رهروان راه حق خواسته می‌شود که به بیشهٔ مستان خدا راه یابند و از مشکلات آن راه بیمی نداشته باشند. رضی معتقد است:

در آیین میترائیسم سماع از مراسمی بود که در خورآباد یا خانه و معبد خورشید بر پا می‌شد و این چرخ زدن‌ها و پای کوبی‌ها نماد بیرون آمدن از من نفسانی است ... و شیرمردان در هنگام سماع چنگ می‌نواخته‌اند (۱۳۸۱: ۵۸۰).

این صورت بت چیست اگر خانه کعبه‌ست وین نور خدا چیست اگر دیر مغانه‌ست
در بیشه شیران رو وز زخم میندیش کاندیشه ترسیدن اشکال زنانه‌ست
آنجا نبود زخم همه رحمت و مهرست لیکن پس در وهم تو مانده فانه‌ست

در بیشه مزن آتش و خاموش کن ای دل درکش زبان زانکه زبان تو زیانست
(۳۸۵)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

۳. ۱. ۲. مسیحیت

مولانا در میان داستان‌ها به داستان مسیح عنایت ویژه‌ای دارد، شاید یکی از دلایل عنایت آن باشد که مولانا خود همچون مرده‌ای پس از دیدار با معشوق عیسی‌دمی (شمس تبریزی) جان تازه‌ای یافت. همچنین با توجه به زندگی مولوی در محیط و فضای مسیحیت و همچنین ارتباط مولانا با کشیشان مسیحی تأثیرپذیری ایشان از این دین را نمی‌توان نادیده گرفت. مهم‌ترین جلوهٔ مسیحیت در اشعار مولوی مربوط به دم مسیحایی آن حضرت است که در بخش نماد حیوانی شیر، این حیوان در نقشِ حضرت عیسی نمود می‌یابد و با دَم مسیحایی خود مانند حضرت عیسی زنده‌کنندهٔ مردگان می‌گردد؛ زیرا که شیر مانند حضرت عیسی، با دمیدن بر نقش آهو، به آن جانی دوباره می‌بخشد. «در مسیحیت، صورت مثالی شیر با بعثت رابطه دارد، شیر را مظهر پیروزی نور بر ظلمات و غلبه زندگی بر مرگ تعبیر می‌کنند و ازاین‌رو است که شیر نماد رستاخیز است»(ستاری، ۱۳۷۲: ۷۶). از این‌رو آهو را می‌توان خود مولوی و شیر را هم، به شیرِ وجودِ معشوق (شمس تبریزی) تعبیر کرد که شیرِ شمس با ورود به زندگی مولوی و با دم مسیحایی خود جانی دوباره به زندگی او می‌بخشد، زیرا که دورهٔ دوم حیات مولوی از مکتب‌نشینی به مجنونی تغییر جهت می‌یابد و این امر سبب عروج و تعالی روح او می‌گردد. پس شیر همان شمس تبریزی است، که با دم مسیحایی خود قالب سرد و بی‌روح مولوی را بارور می‌کند و جانی دوباره به او می‌بخشد.

شیر آهو می‌دراند شیر ما بس نادر است نقش آهو را بگیرد در دمد آهو کند
(۷۲۱)

در محور جانشینی شیر همان حضرت عیسی زمان است، که دربرابر معشوق جان دوباره می‌گیرد.

آن یوسف خوش عِذار آمد وان عیسی روزگار آمد
شیری که به صید شیر گیرد سرمست به مرغزار آمد
(۶۳۸)

در آیین مسیحیت به گریز آهویِ جان از شیرِ نفسانیات اشاره شده است؛که در بازتولیدهایِ معنایی، مولوی به‌جای گریز، مجاهده با شهوات نفسانی را توصیه می‌کند، اما نکتهٔ حائز اهمیت دلالتِ ضمنیِ منفی مولوی به نماد حیوانی شیر است که به نفس اماره تأویل و این مفهوم در

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

مسیحیت نیز ذکر شده است. «در مسیحیت وقتی آهویی در حال فرار از حیوانی مثل شیر یا پلنگ تصویر می‌کنند، نماد فرار روح از شور و شعف مادی (شهوت) است» (میت فورد، ۱۳۸۸: ۶۷).

بکن مجاهده با نفس و جنگ ریشاریش — که صلح را ز چنین جنگ‌ها مدد باشد
وگر گریز کنی همچو آهو از کف شیر — ز تو گریزد آن ماه بر اسد باشد
(۵۹۵)

به‌طورکلی، در هر دو آیینِ میترا و مسیح هدفِ یکسان (عروج) با کنش‌های متفاوت روی داده است. در آیین میترا شیر (جان)، با «ذبح گاو» نفسانیات عروج می‌کند، ولی در آیین مسیحیت شیر (معشوق) با «دم مسیحایی» خود به آهوی عاشق حیاتی دوباره می‌بخشد. لذا شایان ذکر است که شیر در دو آیین دو نوع کنش متضادِ کشتن و جان‌بخشی از خود به نمایش می‌گذارد، اما هدف در هر دو آیین عروج و تعالی است.

مکان زندگی شیر اغلب در چمن‌زار و بیشه‌زارهاست. ارتباط میان شیر و بیشه بنابر موقعیت و بافت‌های گوناگون غزل‌ها بر دو محورِ عالم غیب و بیشهٔ جان و دل دلالت می‌کند.[۲] در نمونهٔ شعری ذیل شیرِ حق، مأموریتِ عروج آهویِ جان، به بیشهٔ لامکان را برعهده دارد، اما ازآن‌جایی که شیرِ معشوق از مدهوش شدن آهوی جان دربرابر تجلی خود آگاهی دارد، لذا در نمود آهو نمایان می‌شود تا با فریب دادن آهو (آهوی جان) او را به بیشه هدایت کند. «بیشه به الوهیت اختصاص دارد و نماد جایگاه رمزآمیز خدا بود»(شوالیه، ۱۳۸۴، ج۲: ۱۵۲). ازاین‌رو جان واسط میان زمین و آسمان است، آسمانی که جایگاه شیرانِ حق یا آهوی جان و زمینی که مقر جسمانیت است، پس جسمی که به‌صورت غیرمستقیم از بیشهٔ لامکان بهره‌مند شده است، توانایی بازگوکردن شیر و بیشه را ندارد زیرا در آن بیشه شیری زندگی می‌کند که گاهی می‌بخشاید و گاهی دریغ می‌کند؛ زمانی از صفات جمالیه خود بر افراد عنایت می‌کند و در مواقعی دیگر صفات جلالیه خود را نمایان می‌کند. ازاین‌رو این جسم خاکی و به مراتب بالاتر از آن آهویِ جان نیز، توانایی تجلی حق به صورت شیر حق را ندارد؛ با وجود اینکه پلنگان و آهوان (روح و جانی) «یاهو» و خداوند را ندا می‌زنند و مشتاق رفتن به موطن اصلی هستند. شایان ذکر است که مولوی از بازی‌های واژگانی آهو و «یاهو» بهره می‌گیرد.

خاک ار نثار جان‌ها تابان شده چو کان‌ها — کو خاک را زبان‌ها تا نکته‌ای جهاند؟

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

اینجا پلنگ و آهو نعره‌زنان که: «یا هو ای آه را پناه او ما را که می‌کشاند؟»
آن شیر، خویش بر ما جلوه کند چو آهو ما را به این فریب او تا بیشه می‌دواند
(۶۶۹)

اما بیشه در نمونهٔ شعری ذیل دل و جان آدمی است. در بیشهٔ دل و جانِ آدمی برای نابودی جسمانیت و انانیت آتشی از عشق الهی رسوخ کرده‌است، لذا در این غربال آنچه می‌ماند روح است که به‌سمت بیشه و اصل خود سیر می‌کند.

در بیشه در افتاده در نیمشبی آتش در پختن این شیران، تا مغز، پزان گشته
(۱۹۹۳)

مولوی جایگاه شیر روح را در «بیشه» می‌داند که نباید به زنجیر تن وابسته باشد.

شیر بیشه میان زنجیرست شیر در مرغزار بایستی
(۲۲۳۶)

چو شیر اُسکُست جان زنجیرها را رمید آن‌سو چو مجنون بی‌قراری را
(۲۳۹۰)

البته بسته بودن شیر به زنجیر چنین تعبیر شده است:

عزت زر بود اگر محنت او شود شرر هیبت و بیمِ شیر دان بستنِ او به سلسله
(۲۰۷۴)

در مواردی دیگر شیر و زنجیر در محور هم‌نشینی قرار گرفته‌اند:

در *مثنوی* نیز اینچنین سخن می‌گوید و بیشه را همان جان و روح آدمی می‌پندارد.

احتما کن، احتما ز اندیشه‌ها فکر شیر و گور و دل‌ها بیشه‌ها
(مثنوی، د۱: ۲۹۲۴)

دل من شیر بیشه را ماند شیر در مرغزار بایستی
(۲۲۳۶)

۳. ۲. کنش: کنش طبیعی حیوان (رمیدن از آتش)

از خصلت‌های بارز شیر ترسیدن و رمیدن او از آتش است، که در هنجارشکنی‌های مولوی نه‌تنها شیر از آتش نمی‌هراسد، بلکه خود را به آتش می‌سپارد. با شبکه نشانه‌ای شیر، آتش و نرمیدن این مقوله به سه صورت تأویل می‌شود: ازسویی جان عارف یا عاشق از آتشِ عشق بیمی ندارد زیرا او

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

می‌خواهد انانیت و نفسانیات خود را در آتش بسوزاند، البته ارتباط میان آتش و عشق را نمی‌توان نادیده گرفت، چرا که هر دو به دلیل تعالی و سرزندگی و برانگیختگی دو مفهومِ کامل‌کنندهٔ هم هستند. ازسویی‌دیگر عاشق برای وصالِ معشوق، خود را در آتش می‌سوزاند و از هستی خود چشم‌پوشی می‌کند تا به فنا برسد. اما صورت سوم، عارفان با گذر ازمرحله «موتوا قبل ان تموتوا» از آتش بیمی ندارند، چرا که این آتش سبب تجدید حیات و نوزایی آن‌ها می‌شود. البته در آیین میترائیسم آن‌هایی که از مرحلهٔ سوم آیین تشرف که مرحلهٔ پیکار با نفس اماره است، به مرحلهٔ چهارم شیرمردی می‌رسند در این مرحله شیر قرین آتش می‌شود.

شیرمردانی که به مرحلهٔ شیرمردی رسیده‌اند، طبع آتش دارند و شیر نماد آتش است... غرض از آتش در دین میترا کنایه زدن به آتش‌سوزی جهان در روز آخرت است که در آن چشمه‌ای آتشین جهان را به سوختن خواهد کشانید و نادُرستان در آن آتش از بین خواهند رفت (رضی، ۱۳۸۱: ۵۷۰ و ۲۸۶).

می‌نرمد شیـــر من از آتشت مـی‌نرمـد پـیل من از گرگدن
شمع تو پروانهٔ جانم بسوخت سـر پـی شـکرانه نهم بر لگن
(۱۶۰۱)

زند آتش در این بیشه که بگریزند نخجیران ز آتش هر که نگریزد چو ابراهیم ما باشد
(۵۷۳)

رمزگشایی مولوی از نرمیدن آتش بدین صورت تبیین شده است.

پیش آتش رو تو از نقصان مترس چونک از آتش چنین کامل شدی
(۲۲۹۱)

۳. ۳. بازی دال‌ها

مولوی با استفاده از بازی واژگانی شیر تقابل آن را با یوز تبیین می‌کند، که شیرِ معشوق، شیرِ علم حضوری را بدون واسطه به شیرانِ عاشقان حقیقی خود ارزانی می‌دارد.

چو ما شیریم شیر شیر خوردیم چرا چون یوز مفـتـون پنیـریم
(۱۵۱۴)

بازی واژگانی با کلمهٔ شیر سبب ایجاد سه معنای متفاوت از نشانهٔ شیر شده است. شیر نوزاده را می‌توان به انسان زاده حق تعبیر کرد که روزگاری دربرابر گربه نفس خود، خوار و خفیف بود، اما

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

زمانی‌که از شیرِ معشوق، شیرِ الطاف و فضل و عنایت را نوشید تبدیل به شیر (عاشق) می‌شود و از مرحله گربگی نفس به شیری دگردیسی پیدا می‌کند.

چه باشد شیر نوزاده، ز یک گربه زبون باشد چو شیر شیر آشامد، شود او شیرشیرافکن
یک قطره منی بودی منی‌انداز کردت حق چو سیمابی بدی و حق شدستی شاه سیمین‌تن
(۱۵۸۷)

۳. ۴. هنجارشکنی

مولوی از نقشِ شیرِ بر روی پرچم‌ها برای پرداخت دیدگاه عرفانی خود استفاده می‌کند و معتقد است در هر امری باید به دنبال اصل و حقیقت آن بود، اگرچه قابلیتِ رؤیتِ فاعل با چشم سر ممکن نباشد، اما روشن‌دلان از طریق واسطه می‌توانند فاعل اصلی را دریابند. ازاین‌رو مولوی برای بیان مفهوم عرفانی خود از تمثیل «شیر علم» دربرابر باد استفاده می‌کند چرا که باد، عامل اصلی جنبش و حرکت شیر عَلَم است، اما چشم ظاهر تنها جنبش نقش شیر بر روی پرچم را می‌بیند نه باد. براین‌اساس مولوی نشانهٔ شیرِ روی پرچم را که نمود سلطه و اقتدار بود، به‌واسطهٔ هنجارشکنی در مقابل حقیقت وجودی خداوند به ضعف و ناتوانی آن تأویل می‌کند. «چند تن از امپراتوران روم، «لئو»(leo) یا (لوون) نام داشته‌اند که اصلاً به معنی شیر است و بر درفش‌ها و سکه‌های خود شیر نقش کرده‌بودند» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۵۳۳). همچنین «در اجتماعات آریایی، شیر مظهر ایزدمهر بوده و چون مهر خود سمبل آریائیان کهن بوده است ملل آن روزی جهان هم شیر را شاخص و نشان آریایی‌ها می‌دانسته‌اند که بعدها علامت پادشاهان ایران شد» (قائم‌مقامی، ۱۳۴۵: ۱۱۶).

گر رقص کند آن شیر عَلَم رقصش نبود جز رقص هوا
دورم ز نظر فعلم بنگر تا بوی بود بر عود گوا
(۵۳)

شیر عَلَم در غزلیات یک مورد، اما در *مثنوی* در چند مورد به‌کار رفته است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

این بدن مانند آن شیر علم فکر می‌جنباند او را دم به دم
(مثنوی، د۴: ۳۰۵۴)

ما همه شیران ولی شیر علم حمله‌شان از باد باشد دم به دم
(مثنوی، د۱: ۶۰۷)

۳. ۵. تقابل‌های دوگانه

با بررسی تقابل جفت‌های دوگانه مربوط به نماد حیوانی شیر، می‌توان به سبک فکری، ذهنیت پنهان مولوی و همچنین مقید نبودن به قراردادها پی‌برد که به دلیل حجم بالای مطالب تقابلی، نتایج بررسی‌ها در *غزلیات شمس* به‌صورت جدول ذکر می‌گردد.

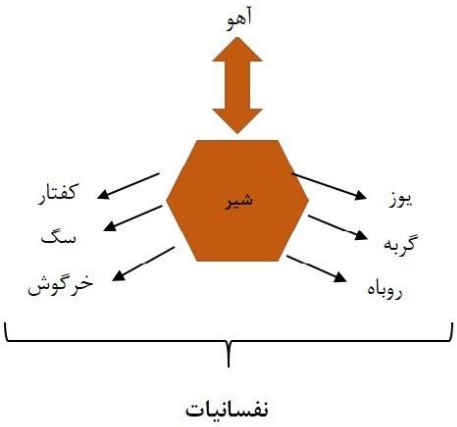
جفت‌های تقابلی شیر

تقابل	وجه تقابلی
شیر≠آهو	عاشق/ معشوق،
آهو≠شیر	معشوق/ عاشق
شیر≠روباه	عاشق/نفس و عقل
	بنده عاشق/ نفس اماره
شیر≠کفتار	محرمان، بی‌خبران وادی عشق
شیر≠گربه	اصل وجودی آدمی/ نفس اماره
شیر≠یوز	خون‌خواره عاشق/ نااهلان بسنده‌گر پنیر شهوت
شیر≠سگ	عاشقان/ وابستگان جیفه دنیا
شیر≠خرگوش	عاشق/ نفس اماره

مولوی در بخش نمادِ حیوانی شیر از هفت مورد، روباه، کفتار، گربه، یوز، سگ، خرگوش و آهو سود جسته است. اما نکتهٔ حائز اهمیت و چشمگیر نه در انتخاب نوع تقابل‌ها بلکه در نحوه و شکل برخورد با تقابل‌ها است. با توجه به جدول فوق کارکرد خاص و متفاوت جفتِ تقابلیِ آهو

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

نمایان می‌گردد، زیرا که حالتی میانه و چه‌بسا ایجابی را به‌خود اختصاص داده‌است. اما چرا مولوی در بخش تقابلیِ نماد شیر از دریچهٔ متفاوت به تقابل آهو نگریسته‌است؟ و دلیل تغییر کنش‌های مداوم در این دو نماد چیست؟ آیا از دیدگاه مولوی گذر از دوگانگی‌ها امکان‌پذیراست؟



روابط تقابلی نماد شیر

همان‌طور که مشاهده می‌شود روابط تقابلی در دو مقولهٔ سلبی و میانه نمود پیدا کرده است. بخش تقابل‌های منفی در ناخودآگاه فضای ذهنی مولوی را چه‌بسا بتوان به زیرساخت‌های دوگانهٔ اندیشگانی مولانا یعنی تمایز میان شر و خیر مرتبط دانست. اما نکتهٔ مهم در روابط تقابلی فرم میانه با جفت تقابلی نماد آهو است، که هنجارشکنی‌ها و تغییر کنش‌های مداوم در برخورد با این نماد بیانگر گریز مولوی از قراردادها و نقش دینامیکی و پویای این روابط تقابلی است، چرا که نماد شیر و آهو شکلی میانه (عاشق/ معشوق) به‌خود می‌گیرند. ازاین‌رو بنابر ساختار و بافت و ذهنیت مولوی، نماد شیر در لایه‌های ضمنی به صورت عاشق و در بستر و فضایی دیگر در نقش معشوق نمود می‌یابد. ساختارشکنی‌های نماد شیر و آهو را می‌توان در دو حوزهٔ عشق و عرفان تحلیل کرد. در مقولهٔ عشقِ مولوی به شمس تبریزی رابطهٔ نمادین به صورت شیر عاشق و آهوی معشوق نمود می‌یابد که با توجه به فضای زندگی مولوی و کنش‌های رفتاری اطرافیان مولانا نسبت به شمس تبریزی، سویهٔ مثبت معادله یعنی شیر عاشق را می‌توان به خود مولوی و طرف دیگر معادله را (گربه سگ خرگوش کفتار) به حاسدان و نامحرمانی که وابسته به نفسانیات هستند، تأویل کرد. براساس

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

نمودار فوق می‌توان چنین تبیین کرد که حضور شیر عاشق (مولوی) در مرکز و محور دایره، توسط حاسدانی محاصره گردیده است، اما در این میان شیر راه گریزی پیدا می‌کند و به آهوی شمس تبریزی پناه می‌برد.

اما در بخش عرفانی رابطهٔ نمادین از شیر معشوق به آهوی عاشق تطور می‌یابد، البته نکتهٔ چشمگیر در این میان تغییر کنش رمندگی، به تسلیم شدن آهو دربرابر شیر معشوق است، که از مقولهٔ عرفانی به بحث فنا تعبیر می‌شود، اما آنچه در این روابط مهم است تغییر کنش‌هاست که در ذیل به آن پرداخته می‌شود.

۳. ۵. ۱. تغییر کنش روابط عاشق و معشوقی

آنچه در بخش تقابلی شیر و آهو حائز اهمیت است، تغییر چشمگیر رابطه‌های کنشی میان این دو نماد است. کنشِ رفتاریِ طبیعیِ شیر حمله‌وری آن است که در مصراعِ اولِ نمونهٔ شعری ذیل به کنش طبیعی پنجه نهادن شیر برای شکار آهو سخن به میان آمده است، در این مورد «شیرِ معشوق» با پنجه‌های قدرتمند خود بر «آهوی عاشق» حمله‌ور می‌شود، که قدرت سلطه و حالت تهاجمی شیر بر سایر حیوانات را شاید بتوان با قدرت «خدای زمان» که نماد جاودانگی است این‌همانی دانست، زیرا که شیر (معشوق، حق) با کشتن آهو، همواره سرمدی و فناناپذیر می‌گردد.

در نقوشی که در آن شیر جنبهٔ تهاجمی داشته مفهوم نمادین مرگ را بیان می‌کند ... این مسئله را می‌توان با زروان (خدای زمان) ارتباط داد و سر زروان را نیز به صورت شیر کشیده‌اند که نمادی از قدرت مرگ‌آور زمان، نماد جاودانگی در زمان بی‌پایان دانست (بهار، ۱۳۸۶: ۱۹۸و۱۸۳).

اما نکتهٔ چشمگیر در تغییر کنشِ رمندگی و گریزان بودن آهوست که نه‌تنها در این شرایط از کنش رمندگی خود استفاده نمی‌کند، بلکه خود را تمام و کمال در اختیار شیرِ معشوق قرار می‌دهد و از خون‌خواری شیر، احساس رضایت و خرسندی دارد. البته از دیدگاه عرفانی این رابطه را می‌توان به بحث فنا تعبیر کرد.

چو شیر پنجه نهد بر شکسته آهوی خویش که ای عزیز شکارم چه خوش بود بخدا (۹۸)

چون بزند گردنم سجده کند گردنش شیر خورد خون من ذوق من از خوردنش (۱۱۱۲)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

در ساختار غزل زیر شبکهٔ نشانه‌ای شیر، حمله، شکار نشان‌دهندهٔ قدرت شکارگری شیر است که در مواردِ بسیاری در غزلیات به شکارگری شیر اشاره شده است، البته با توجه به رگه‌های اساطیری یونانی در آثار مولانا چه‌بسا شیر را بتوان با ایزد بانوی شکار-آرتمیس- در یونان این‌همانی دانست که «شیر را به‌عنوان ایزدبانوی شکار، آرتمیس، در تظاهرات آیینی خود به‌کار می‌گرفتند» (وارنر، ۱۳۸۶: ۵۲۱). اما در مقولهٔ هنجارشکنی مولوی از کنشِ منفی شکارگریِ شیر به حمله‌های خوش یاد می‌کند، زیرا که حمله‌وری شیر سبب پراکنده شدن مشک معرفت می‌گردد.

کجاست شیر شکاری و حمله‌های خوشش؟ که پُر کنند زآهوی مُشک صحرا را (۱۰۸)

از موارد دیگر هنجارشکنی مربوط به کنش‌های اصلی شیر یعنی درندگی و حمله‌وری این حیوان است، که در بخش هنجارشکنی به آهو منتقل می‌گردد؛ ازاین‌رو در ساختار غزل ذیل که کاملا فضای سورئالیستی دارد و با شرایط این‌جهانی تطابق ندارد، رابطهٔ میان شیر و آهو عوض می‌شود و کنش تاخت‌وتاز و شکارگری که از خصیصه‌های ویژهٔ شیر است، به آهو منتقل می‌گردد؛ ازاین‌رو آهوی عارف یا عاشق به‌سوی شیر شمس حمله‌ور می‌گردد.

آهویی می‌تاخت آنجا بر مثال اژدها بر شمارِ خاک شیران پیشِ او نخجیر بود
دیدم آنجا پیرمردی طرفه‌ایی روحانی‌ای چشم او چون طشت خون وموی او چون شیر بود
دیدم آن آهو، ناگاه جانب آن پیر تاخت چرخ‌ها از هم جدا شد، گویا تزویر بود (۷۶۳)

البته سلطه و هراسِ شیرِ نر از آهو، در غزلی دیگر دیده می‌شود؛ که آهو نه‌تنها از شیر نمی‌گریزد بلکه شیرِ نر براثر بیم و هراس، دربرابر آهو تسلیم می‌گردد:

یکی آهوی جان‌پرور برآمد از بیابانی که شیر نر ز بیم او زند بر ریگ سوزان دُم (۱۲۰۶)

در موارد فوق رابطهٔ «کنشی» میان شیر و آهو عوض شده است، اما در بیت زیر رابطهٔ «نمادین» میان این دو نیز تغییر پیدا می‌کند و این مسئله بیانگر آن است که مولوی از سطح دلالت‌های قراردادیِ شیر معشوق و آهوی عاشق فراتر رفته و آهو را نماد معشوق و شیر را به عارفان و عاشقان واقعی تعبیر کرده است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

اگرچه شیرگیری دلا می‌ترس از آن آهـو که شیرانند بیچاره مر آن آهوی مستش را
(۱۳۵)

۳. ۵. ۲. تغییر کنش نگهبانی

از موارد دیگر تغییر کنش‌ها مربوط به عنصر نگهبانی است که نقش ویژهٔ شیر به عنوان پاسبان و نگهبان در اغلب فرهنگ‌ها و آیین‌ها و همچنین در غزلیات نیز به آن اشاره شده است:

چون سبز و خوش نباشد عالم چو تو بهاری چون ایمنی نباشد چون شیر پاسبانست
(۳۲۴)

اما مولوی خود را از این دلالت قراردادی خارج می‌کند و در اینجاست که آهوی عاشق از شیرِ عشقِ به شمس تبریزی نگهبانی و پاسداری می‌کند.

سخن با عشق می‌گویم که او شیر و من آهویم چه آهویم که شیران را نگهبانم، به جان تو
ز عشـق شمس تبـریزی ز بیداری و شبخیزی مـثال ذره گـردان پـریـشـانم بـه جـان تو
(۱۹۲۰)

۳. ۶. دگردیسی

در روابط تقابلی، مولوی روح تعالی و کمال را در همهٔ موجودات مشاهده می‌کند، ازاین‌رو در جهان‌بینی مولانا مسئله کثرت به وحدت دیده می‌شود، چراکه او تمام پدیده‌های عالم را مظهر حقیقت واحد می‌داند. براین‌اساس تبدیل شدن گربه به شیر را می‌توان به گذر از مرحلهٔ تفرقه به وحدت تبیین کرد، که البته این دو گانگی‌ها تنها با عنایت و لطف معشوق از میان بر می‌خیزند.

دی مرا پرسید لطفش کیستی گفتـــم ای جان گربه در انبان تو
گفت: ای گربه، بشـــارت مر ترا که تو را شیری کند سلطان تو
(۱۸۹۷)

اما در مواردی دگردیسی سگ به شیر نیز دیده می‌شود.

ای سگ که ز اصحابی در کهف تو در خوابی چون شیر خدا گشتی، اول سگکی بودی
(۲۰۳۸)

مولوی حرکت به‌سوی کمال را می‌پسندد براین‌اساس نمادهایی که متضمن کاستی هستند به‌سوی تعالی حرکت می‌کنند و درنهایت تفرقه‌های گربه و سگ به‌واسطهٔ عنایت حق و عنصر عشق به وحدت شیر حق تبدیل می‌شوند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

نتیجه:

مولانا شاعری عارف و معناگراست که توجه فوق‌العاده او به محیط طبیعی بستری برای پردازش مفاهیم مورد علاقهٔ او شده است. این نوشتار توجه خود را بر نشانه‌شناسی نماد حیوانی شیر در *غزلیات شمس* مبذول داشته است. نشانه‌شناسی علمی است که با کشف نشانه‌های موجود در متن، درصدد دست یافتن به معناست. با بررسی این علم بر روی نماد حیوانی شیر، می‌توان دریافت که این نشانه از سطح دلالت قاموسی به‌سوی چند معنایی سوق یافته است، که لایه‌های ضمنی نماد شیر در وجوه گوناگون و متضاد و همچنین هنجارشکنی‌های مرتبط به این نماد مؤید این مطلب است. همان‌طورکه مشاهده می‌گردد، مولانا براساس موقعیت و فضای ذهنی از مدلول‌های متفاوت و حتی رابطه‌های متضاد سود می‌جوید؛ ازاین‌رو برای دریافت‌های لایه‌های گوناگون فکری باید به زیرساخت‌های اندیشگانی مولوی در این نماد حیوانی دست یافت. بر این پایه در این مقاله به رمزگان‌های فرهنگی، هنجارشکنی، بازی دال‌ها، کنش‌ها، جفت‌های متقابل و دگردیسیِ نماد حیوانی شیر پرداخته شده است. در مقولهٔ رمزگان فرهنگی دو آیین میترا و مسیحیت در القای مفاهیم عرفانی او تاثیرگذار بوده است. در آیین میترا به مهم‌ترین مشخصهٔ آیین مهر یعنی قربانی گاو توسط مهر (شیر) اشاره شده است که از لحاظ عرفانی برای دست‌یابی به مرحلهٔ عروج روح (میترا=مهر) باید گاوِ نفسانیات را منهدم کرد. از سوی دیگر باور مسیحیت در اشعار مولانا به دلیل ارتباط مولوی با کشیشان مسیحی دیده می‌شود که مهم‌ترین جلوهٔ مسیحیت در اشعار مولوی به شکل دم مسیحایی شیر در جان‌بخشی نقش آهو نمود یافته است.

. در مقولهٔ کنش‌ها نیز مکان شیر و کنش طبیعی آن بستری برای انعکاس مفاهیم عرفانی مولوی شده است، ازاین‌رو نماد شیر جهت سرکوبیِ انانیت از آتشی که در بیشهٔ دل سبب تزکیهٔ وجود او گردد، بیم و هراسی ندارد و درنتیجه خود را به آتش عشق و وصالِ بیشه می‌سپارد. در بخش تقابلی تقابل‌ها در دو مقوله نمادهای منفی و میانه تقسیم شده‌اند، در بخش تقابل‌های سلبی شیرِ عاشق در محاصره حاسدان و نامحرمان وادی عشق و عاشقی قرار می‌گیرد، اما با متوسل شدن به آهو از این حصار رهایی می‌یابد. نکتهٔ حایز اهمیت طریقهٔ برخورد متفاوت با جفت تقابلی نماد آهوست، که حالتی میانه را به‌خود اختصاص می‌دهد و ازاین‌رو شیر در این مقوله نقش دینامیکی و پویایی به‌خود می‌گیرد؛ چرا که براساس تغییر کنش‌های شیر نسبت به آهو در فضایی به صورت عاشق و در بستری

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

دیگر به صورت معشوق نمود می‌یابند؛ اما درنهایت مولوی با پرداختن به مقولهٔ دگردیسی راهی برای کمال‌گرایی روح آدمی و کنار رفتن تفرقه‌ها و تقابل‌ها مطرح می‌کند. در حیطهٔ هنجارشکنی مولوی با بیان تغییر کنش به بیان مفهوم عرفانی فنا می‌پردازد، چراکه در مقوله تغییر کنش، ویژگی و صفات غالب حیوان شیر یعنی حمله‌وری، توانایی خاص شکارگری و نگهبانی به نماد حیوانی آهو منتقل می‌گردد. همچنین کُنِش رمندگیِ آهوی عاشق به جان‌سپاری و تسلیم شدنِ با ذوق و میل، دربرابر شیرِ معشوق تبدیل می‌یابد و نوع دیگر هنجارشکنی مربوط به شیر علم می‌گردد که دربرابر وجود حق تعالی ضعف آن آشکار می‌گردد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مولوی، جلال‌الدین، *کلیات شمس*، غزل شماره۵۲۶. شواهد شعری در بقیهٔ موارد به شمارهٔ غزل‌ها اکتفا شده است.

۲. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به غزل‌های: (۱۷۴، ۲۹۳، ۴۲۳، ۵۴۴،۶۳۳، ۶۳۳، ۶۵۴، ۸۶۰، ۹۷۵، ۹۹۹، ۱۲۴۷، ۱۳۷۴، ۱۹۴۱،۱۷۰۵، ۲۱۸۴).

کتاب‌نامه:

- بهار، مهرداد. (۱۳۸۶)، *از اسطوره تا تاریخ*، گردآورنده ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: چشمه.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۰)، *در سایه آفتاب: شعر فارسی ساخت‌شکنی در شعر مولوی*، تهران: سخن.
- چندلر، دانیل. (۱۳۸۷)، *مبانی نشانه‌شناسی*، ترجمه مهدی پارسا، تهران: سوره مهر.
- داد، سیما. (۱۳۷۱)، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، تهران: مروارید.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۱)، *آیین مهر: تاریخ آیین رازآمیز میترایی در شرق و غرب از آغاز و تا امروز*، تهران: بهجت.
- ساسانی، فرهاد. (۱۳۸۹)، *معناکاوی: به‌سوی نشانه‌شناسی اجتماعی*، تهران: علم.
- ستاری، جلال. (۱۳۷۲)، *مدخلی بر رمزشناسی عرفانی*، تهران: مرکز.
- سجودی، فرزان. (۱۳۹۰)، *نشانه‌شناسی کاربردی*، تهران: قصه.
- سوسور، فردینان. (۱۳۸۷)، *دوره زبان‌شناسی عمومی*، ترجمه کوروش صفوی، تهران: هرمس.
- شوالیه، گرین، آلن. (۱۳۸۴)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضائلی، تهران: جیحون.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

- شیمل، آنه‌ماری. (۱۳۸۲)، *شکوه شمس*، ترجمه حسن لاهوتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ضیمران، محمد. (۱۳۸۲)، *درآمدی بر نشانه‌شناسی هنر*، تهران: قصه.
- قائم‌مقامی، جهانگیر. (۱۳۴۵)، شیر و نقش آن در معتقدات آریایی‌ها، *مجله بررسی‌های تاریخی*، سال ۱، شماره ۳، ۹۱- ۱۴۱.
- قبادی، حسینعلی. (۱۳۸۶)، *آیین آیینه‌ها*، تهران: تربیت مدرس.
- قران کریم.
- کالر، جاناتان. (۱۳۹۰)، *در جستجوی نشانه‌ها: نشانه‌شناسی، ادبیات، واسازی*، لیلا صادقی، تینا امراللهی، تهران: علم.
- گیرو، پی‌یر. (۱۳۸۰)، *نشانه‌شناسی*، ترجمه محمد نبوی، تهران: آگاه.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۵)، *مثنوی معنوی*، به اهتمام شمس‌الدین خورشید کلاه، تهران: صدای معاصر.
- مولوی، جلال الدین محمد. کلیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر،تهران: هرمس
- میت فورد، میراندا بروس. (۱۳۸۸)، *فرهنگ مصور نمادها و نشانه‌ها در جهان*، ترجمه ابوالقاسم دادور و زهرا تاران، تهران: دانشگاه الزهرا.
- وارنر، رکس. (۱۳۸۶)، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: اسطوره.
- یاحقی، جعفر. (۱۳۸۶)، *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]